

## رسالت شاعر

( از نظر چندتن از شعرای رمانتیک فرانسوی )

مسأله مهم رسالت شاعر، از دیرباز، ذهن شعرای فرانسوی را بخود مشغول داشته است. اکثر آنان، و بویژه شعرای قرن نوزدهم غالباً به این مهم اندیشیده اند و بارها در این نگرانی بسر برده اند که آیا وظیفه خود را، آنطور که باید و شاید، نسبت به اجتماع، هنر، ادبیات ملی و بین المللی ادا می کنند یا خیر؟

در این مقال، کوشش به عمل آمده است تا از خلال اشعار و گفتار چندتن از بزرگترین شعرای این دوره ادبیات فرانسه و به کمک عقاید آنان، شاید تا حدی این مسأله مهم مورد بررسی قرار گیرد.

در اوائل قرن نوزدهم، مکتب رمانتیسیم هنوز انسجام و استحکام لازم را نیافته است. شعرای جوان، غالباً سرگرم منازعات و مجادلات لفظی و مبارزات مسلکی هستند. همانطور که مکتب ادبی آنان سالهای اول زندگی خود را می گذراند، گویی شعرائی که حامی آن هستند نیز، در دوران کودکی فکری بسر می برند. مهمترین موضوعی که فکر جوان آنانرا بخود مشغول می دارد، همانا، انعکاس و بیان راز و نیازهای عشقی و احساسات قلبی است. هنر شعر و وظیفه شاعری، با آن همه وسعت و دامنه بی قیاسش، تنها در یک

کلمه، یعنی «عشق» خلاصه می‌شود. دیدگان آنان، قدرت مشاهده و درک جهان خارج و آنچه‌را که در کنارشان می‌گذرد، ندارند. مردم و میهن و بطور کلی جهان خارج را منحصرآ در قلب خود جستجو می‌کنند.

توجه لامارتین مدتها معطوف به الویر<sup>۱</sup> است و چون او دیگر زنده نیست، همه‌جا را خالی از سکنه می‌بیند و انسانهای دیگر را زنده نمی‌پندارد:

« Un seul être vous manque et tout est dépeuplé »<sup>۲</sup>

چون دیگران به کوتاه‌بینی آنان اعتراض می‌کنند و ایفای نقش و وظیفه خاص شاعری را از آنها طلب می‌نمایند، رهبر آنان، ویکتور هوگو چنین داد سخن می‌دهد: «مردم غالباً از نویسندگانی که از «خویشتن» سخن می‌گویند شکوه می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که با ما از خودمان سخن بگوئید. افسوس! وقتی که باشما از خودم سخن می‌گویم، در واقع از خودتان صحبت می‌کنم. چگونه این مطلب را درک نمی‌کنید؟ آه! ابله‌مردمی که میان من و تو احساس دوگانگی می‌کنند!»<sup>۳</sup>

بطوریکه ملاحظه می‌شود، شعرای قرن نوزدهم، در آغاز دوره شاعری خود، بعزت جوانی، بی‌اندازه خودخواه هستند. اجتماعی را که در آن زندگی می‌کنند در وجود، در قلب و در فکر خود خلاصه می‌نمایند و معتقدند که مردم، برای شناخت و حل مشکلاتی که با آن روبرو هستند کافی است که

۱- الویر (Julie Charles) Elvire نام معشوقه لامارتین است. شاعر قطعات مشهوری

چون «دریاچه» «عزلت» «پاییز» ... را برای او و بیاد او سروده است.

۲- بیتی از قطعه شعر مشهور لامارتین تحت عنوان «عزلت»:

Lamartine. Les Méditations Poétiques. "L' Isolement" صفحه ۱۸

۳- V. Hugo. Contemplations. éd. Moreau et Boudout. ۱۹۵۰، جلد دوم،

فقط معضلات و گرفتاریهای آنانرا بشناسند . ولی آنها کم کم به نقص و نارسائی وظیفه خود آشنا می شوند. افکارشان عمیقاً تغییر جهت می دهد و ناچار مسائل جدی را در راس برنامه هنری و شاعری خود قرار می دهند. زیرا مدتیست که نظر لوکنت دولیل<sup>۴</sup> درباره آنان به حقیقت پیوسته است و با احساس خطر، تغییر برنامه می دهند. لوکنت دولیل در این باره چنین گفته است :

« ای شعرا ! مردم دیگر حرف شمارا گوش نمی کنند، زیرا بیانتان  
 « مجموعه ای از افکار نارسا می باشد؛ زمان، دیگر مطالب شمارا  
 « درک نمی کند، چونکه آنرا با ناله های بیهوده خود خسته کرده اید،  
 « شما ضعیف مردمی هستید که جز درباره بیهودگی خود نمی توانید  
 « سخن گوئید . »<sup>۵</sup>

بدین ترتیب، شعرای رمانتیک، بدون اینکه بیان احساسات قلبی را به کناری نهند و آنرا به فراموشی سپارند، ناچارند که خود را با جبر زمان و خواسته مردمان هم آهنگ سازند، زیرا، آنان داعیه رهبری اجتماع را دارند و شاعر را مشعلی می پندارند که راه انسانها را در ظلمت و تاریکی اجتماع، به سوی رستگاری روشن می کند :

« وجود شاعر روشنی بخش است ! او با مشعل فکر خود  
 حقیقت جاودانی را نورانی می کند !

او حقیقت را برای روح

با درخشش عجیبی منور می سازد

۴ - Leconte de Lisle. Préface des Poèmes Antiques (1852)

۵ - Leconte de Lisle. Discours de réception à l'Académie Française

و با پرتو افکار خود  
 شهر و صحرا، کاخ و کلبه  
 دشتها و کوهساران را نور افشانی می نماید»<sup>۶</sup> .  
 هوگو در مقدمه یکی از آثارش چنین می نویسد: «قلمرو شعر  
 نامحدود است. در ورای آن جهانی حقیقی و دنیائی مطلوب نهفته است .  
 شعر تنها واقعیت چنین دنیائی را تشکیل می دهد»<sup>۷</sup> .  
 ویکتور هوگو در اوائل حیات شاعریش، مسائل محدود و روزمره را  
 مورد توجه قرار می داد. آزمایش سخت و شدیدی لازم بود که در طی آن  
 بتواند راه خود را بیابد و بوظیفه مشکلی که در انتظارش بود آشنا شود .  
 دوران تبعیدی و دوریش از فرانسه و مشکلات فراوانی که بدنبال این ماجرا  
 برایش پیش آمد، چشم دل او را باز کرد. در چنین شرایطی بود که به مهم ترین  
 اصل شاعری آشنا شد . به رسالت واقعی شاعر یقین حاصل کرد و راه  
 خود را مشخص کرد و از این بعد، با گامهای استوار آنرا پیمود. او در مقدمه  
 یکی از آثار منظومش می گوید:  
 « شاعر باید در پیشاپیش مردم، همچون مشعلی گام بردارد و  
 راه راست را بآنان نشان دهد . »<sup>۸</sup>  
 و در جای دیگر اظهار می دارد :

« مردم! به سخنان شاعر گوش کنید

۶- V. Hugo. Oeuvres Choiesies. Les Rayons et les Ombres چاپ ۱۹۵۰،

جلد اول، صفحه ۸۵۲

۷- V. Hugo. La préface des odes et poésies diverses (1822)

۸- V. Hugo. "Nouvelles Odes". Préface. (1824).

گفتار این متفکر مقدس را بشنوید  
 در شب زندگانی شما که بدون وجود او قیرگون خواهد بود  
 تنها جبین اوست که نور افشانی می کند»<sup>۹</sup>.

هوگو در اجتماعی زندگی نمی کرد که در آن اهمیت وجود شاعر از ارزش يك «گلوله باز» ماهر کمتر باشد<sup>۱۰</sup>. بلکه دیگر از مدتها قبل و در طی دورانهای سخت زندگی ملتتها، ارزش و اهمیت وجود شعرای واقعی به اثبات رسیده بود. او نیز از چنین شعرائی بود. طبیعی ظریف و احساساتی رقیق داشت و طبعاً با چنین روحیات و احساساتی نمی توانست نسبت به مسائلی که در کنار او می گذشت بی تفاوت باقی بماند. اگر او رسالت اجتماعی را اساس حرفه شاعری می پندارد این مسأله بدان معنی نیست که نسبت بامور دیگر بی توجه است. همه می دانند که او نسبت بافراد خانواده، بفرزندان و اطرافیان خود عشق می ورزید، آنها را دیوانه وار دوست می داشت و لحظه ای به زندگی، تحصیل و آینده آنان بی توجه نمی بود.

با وجود این، زبان او، زبان مردمان معاصرش بود. شعر او به دریائی عظیم شبیه است که کرانه ای بر آن متصور نیست. او از مسائل عادی و روزمره شروع کرد و عظمت فکری خود را با بررسی مطالب عمیق اجتماعی و سیاسی و مذهبی با اثبات رسانید. به همه چیز توجه کامل داشت. هیجانانگیز افکار و جامع ترین احساسات را در اشعار خود منعکس می کرد ولی منحنی

۹. - Hugo. Oeuvres Choiesies. éd. Moreau et Boudout. V. ۱۹۵. جلد اول،

۱۰. - این نظر را مالرب Malherbe اظهار داشته است. به عقیده او و غالب نویسندگان کلاسیک، شاعر وظیفه ابداع و ابتکار ندارد، بلکه وجودش برای ایجاد «سرگرمی» لازم است او میتواند وظیفه ای اخلاقی بر عهده گیرد ولی از ایفای نقش و رسالت اجتماعی عاجز است.

افکار او مرتباً به سوی بررسی مشکلات و معضلات عظیم زمان خودش در حال صعود بود؛ و بدین ترتیب، عشق، خانواده، فرزندان، میهن و بررسی مسائل مهم سیاسی و اجتماعی را به عنوان رسالت اساسی و واقعی خود بحساب می آورد.

طبیعت در اشعار او مقامی ویژه دارد. با آن، چون رفیقی شفیق رازِ دل می گوید و درددل می کند. در سالیان تبعید، آنگاه که جسمش را بخارج از میهن برد، بر فراز بلندترین برجستگی جزیره ژرسه<sup>۱۱</sup> قرار می گرفت، پشت به اقیانوس عظیم می نمود و دیده بر ساحل دوردست فرانسه می دوخت و با تنهامونس و همدم خود، یعنی طبیعت، سخن می گفت و برای ادامه راهی که در پیش گرفته بود با او تجدید عهد و پیمان می کرد. به آشنایان می گفت: (من دیگر اسم خود را فراموش کرده ام، نام من «میهن» است)<sup>۱۲</sup>.

طبیعت که در نظر او، گاهی مانوس و آشنا و زمانی بس عظیم جلوه گر می شد، الهام بخش او بود. در چهره طبیعت، چهره خالق آنرا مجسم می دید. و آنرا مجموعه ای از قدرتهای زنده می پنداشت.

برای هوگو حیوانات، نباتات همه و همه دارای روح و انعکاس می باشند. انعکاس صدای شاعر در دل کوهستان، تنها انعکاسی ساده نیست؛ بلکه سخن مخلوق به خالق است. بنظر او، تنها گوش های حساس شاعر قدرت شنیدن این صداها و تعبیر و تفسیر آنها را دارد؛ اوست که پیام را می شنود و برنامه کار خود قرار می دهد؛ آنرا بر صفحات کاغذ، به صورت شعر مجسم می سازد. طبیعت همیشه زیباست، ولی در صحنه ای به این-

۱۱- ژرسه ( Jersey ) بزرگترین جزیره در نزدیک سواحل شمال غربی فرانسه است .

۱۲- J. B. Barrère. "Hugo". Connaissance des Lettres ، چاپ ۱۹۵۲،

زیبائی، دائماً رویدادهای تلخ و شیرین رخ می دهد که شاعر نمی تواند نسبت به آنها بی تفاوت بماند. زیباییهای طبیعت را می ستاید و در مقابل زشتی ها و پلیدی های آن قد علم می کند و با آنها مبارزه می نماید. مبارزه ای پی گیر و سخت که چه بسا به قیمت جانش تمام می شود ولی در پایان کار، دل بدان خوش دارد که طبیعت قهار، کورکورانه عمل می کند و به قول پاسکال به چگونگی اعمال خود واقف نیست، در حالیکه شاعر می داند که نابود می شود ولی لحظه ای به صحت رسالت خود شک و تردید روانی ندارد. او این دانش خود را نوعی برتری بر طبیعت بی دانش می شمارد. او در نامه ای به یکی از دوستانش چنین می نویسد :

« من آینده خود را به روشنی می بینم، در حالیکه چشم به هدف و مقصود دوخته ام، با ایمان به سوی آن گام بر می دارم. شاید در نیمه راه از پای در افتم، ولی مساماً در صف مقدم سقوط خواهم کرد»<sup>۱۳</sup>.

بخاطر همین ایمان بر رسالت شاعر و عزم راسخ هوگو در بیان مسائل کلی اجتماعی است که تیبوده<sup>۱۴</sup> او را چنین توصیف می کند :

« اگر از خود پرسیم که آیا ویکتور هوگو بزرگترین شاعر ادبیات فرانسه است کاری بیهوده کرده ایم . ولی او را، حقیقتاً می توان بزرگترین پدیده تاریخ ادبیات فرانسه بشمار آورد . »<sup>۱۵</sup>.

۱۳- از نامه ویکتور هوگو به ویکتور پاوی V. Pavie به تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۲۳

۱۴- تیبوده Thibaudet یکی از بزرگترین منتقدان ادبی فرانسه که درباره آثار ادبی

از روی بی غرضی قضاوت کرده است .

۱۵- Thibaudet : Histoire de la Littérature Française-de 1789 à

nos jours. ، چاپ ۱۹۶۳، صفحه ۱۷۸

هوگو شاعر را جزء آدمیان می‌شمارد. ولی نه از آدمیانِ عادی و عامی بلکه از انسان‌هایی که می‌فهمند و به دانش خود عمل می‌کنند. به نظر او شاعر پیغمبر نیست؛ ولی شاید به اندازه او نسبت به هموعان خود عشق ورزد و به سرنوشت آنها علاقه‌مند باشد. به عقیده او:

« شاعر ، در ایام کفر و ظلمت

تدارك دوران خوشی و نعمت را می‌بیند»<sup>۱۶</sup>.

ولی آلفرد دو وینی، شاعر را از خیل مردمان جدامی‌کند و او را بر روی المپ خدایان جای می‌دهد. به عقیده او، مردم شاعر را نابود می‌کنند، ولی وظیفه او نسبت به «جلادان» خود عشق ورزد و به مسؤولیتی که نسبت به آنان دارد عمل کند. او می‌گوید:

« حیوانات ترسو به‌طور دسته‌جمعی حرکت می‌کنند. ولی شیر، راه‌پیمای تنهای صحراهاست. شاعر نیز چنین است»<sup>۱۷</sup>.

بدین ترتیب، شاعر میان خود و اجتماع، احساس جدائی و فاصله می‌کند. اجتماع را کور و کر می‌پندارد، که نه قدرت درک سخنان شاعر را دارد و نه تمایلی به آن نشان می‌دهد. عزلت، بهترین راه نیل به وظیفه شاعری است. شاعر باید عزلت‌گزیند، بنویسد و بسراید و منتشر کند. آیا تا چه حد نوشته‌های او ممکن است مورد قبول قرار گیرد؟ این چیزی نیست که هدف شاعر را تشکیل دهد، او هدفی عالی‌تر و والاتر دارد. بنابراین، قضاوت

۱۶- V. Hugo : Oeuvres Choiesies. Les Rayons et les Ombres. چاپ ۱۹۵۰،

۱۷- Vigny : Oeuvres Complètes. Journal d'un Poète. چاپ ۱۹۲۵،



عجولانه دیگران نباید به ادامه رسالت شاعر لطمه‌ای وارد آورد. به دنبال چنین افکاری بود که وینی در مین ژیرو<sup>۱۸</sup> عزلت‌گزید و به «برج عاج»<sup>۱۹</sup> خود پناه برد. زیرا به نظر او، عزلت، بیان حقیقت و انتشار آن، بهترین راه وصول به هدف شاعری است. وینی، شاعر را به پزشک، اجتماع را به مریض و شعر و رسالت شاعری را به دارو تشبیه می‌کند. اگر مریض از خوردن دارو که برای سلامت و جوش ضروری است سر باززند، این موضوع نباید باعث دل‌سردی پزشک شود و در هر حال پزشک نباید از اظهار نظر و تجویز دارو مضایقه کند. به عقیده وینی، شاعر و اجتماع به دوتراد کاملاً متفاوت تعلق دارند. آنها نمی‌توانند، باهم، در مسالمت بسر ببرند. حساسیت و زودرنجی شاعر، شاید یکی از علل این عدم تفاهم باشد.

ولی هر قدر شاعر از اجتماع دوری کند، بیشتر در غم آنست. زیرا در گوشه «عزالت مقدس»<sup>۲۰</sup> خویش بهتر می‌تواند آلام اجتماعی را نظاره کند و برای آنها راه حل منطقی ارائه دهد. «بعضی اوقات روح قادر به مقاومت نیست؛ ولی انسان متفکر در بروی خود می‌بندد و هیچ‌گونه کمکی بجز از

۱۸- Maine - Giraud ، نام ملك میرانی وینی است. وی برای تفکر ورهائی از

گرفتاریهای پاریس به آنجا پناه می‌برد .

۱۹- برج عاج Tour d'Ivoire نام برجی در کاخ مین ژیرو بود. وینی سالها در آنجا به عزالت

و تفکر سپری کرد، و این اصطلاح در ادبیات فارسی نیز به عنوان گوشه‌نشینی تعبیر می‌شود .

۲۰- عزالت مقدس La sainte - solitude اصطلاحی است که خیلی مورد توجه

و علاقه وینی می‌باشد. او به کرات آنرا در آثار خود به کار برده است. از آنجمله در قطع شعر

«بطری در دریا La Bouteille à la Mer» و یا قطعه «Eloa یا خواهر فرشتگان» از آن

استفاده کرده است .

ایمانی که سراسر وجودش را می‌سوزاند انتظار ندارد»<sup>۲۱</sup>. به‌گمانِ وینی، هر قدر که شاعر مورد بی‌مهری قرار گیرد، باز هم نمی‌تواند به عهد و میثاقی که بسته‌است پشت کند و به رسالت خود بی‌توجه بماند. دلیل این امر آنست که بهترین اشعارش که مبین بستگی او به رسالت شاعری است، در همین دوره عزلت و گوشه‌گیری سروده شده‌است. قطعاتی چون «مرگِ گرگ»<sup>۲۲</sup>، «کلبه چوپان»<sup>۲۳</sup>، «موسی»<sup>۲۴</sup>، «بطری در دریا»<sup>۲۵</sup> از مهمترین قطعاتی است که در چنین دوره‌ای خلق کرده‌است. با مطالعه این اشعار، ما بارها اصل

۲۱- . "Vigny: Poésies complètes. La Bouteille à la Mer", چاپ ۱۹۲۷،

صفحه ۱۷۶.

۲۲- «مرگِ گرگ La Mort du Loup» در این قطعه وینی یکی از اصول فلسفی

مطلوب خود را که عبارت از رنج بردن و دم فرو بستن است، به طرز زیبایی بیان کرده‌است.

مجموعه اشعار وینی. صفحه ۱۶۴

۲۳- «کلبه چوپان La Maison du Berger»، در این قطعه، وینی طبیعت را

منبع الهام لایزال برای شاعر می‌پندارد و شعر را «مروارید فکر بشر» می‌انگارد. مجموعه

اشعار وینی، صفحه ۱۳۶

۲۴- «موسی Moïse» در این قطعه، شاعر قدرت فراوان موسی را که پیغمبر و

نماینده خداوند است شرح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که قدرت فراوان ایجاد عزلت و تنهایی

می‌کند. مجموعه اشعار وینی، صفحه ۵

۲۵- «بطری در دریا La Bouteille à la Mer» مآله رسالت شاعر، در این

قطعه که یکی از زیباترین اشعار وینی است بخوبی تشریح شده‌است. به نظر او، اگر گفتار

شاعر در زمان حیاتش مورد توجه و بهره‌برداری قرار نگیرد، مسلماً آیندگان از آن استفاده

خواهند کرد؛ زیرا وظیفه شاعر، در واقع انتقال دانش‌های بشری از نسلی به نسل دیگر است.

مجموعه اشعار وینی، صفحه ۱۷۶

مهمی را که همانا دلبستگی او بسر نوشت انسانهاست، ملاحظه می کنیم. او در قطعه «کلبه چوپان» می گوید:

« من جلال و عظمتِ مرارتهای انسانی را دوست دارم »

چنین است که اختلافی اساسی میان هوگو و وینی مشاهده می کنیم. اولی کوشش می کند که نه تنها خود را از مردمان جدا نسازد، بلکه در صف اول قرار گیرد و راه آنها را بسوی سعادت هموار سازد. برای او «فضیلت و شعر انفکاک ناپذیرند»<sup>۲۶</sup>. وینی، برعکس، خویشتن را شیر می پندارد ولی گوشه عزلت را بر میدان مبارزه ترجیح می دهد.

هوگو هر قدر بیشتر از اجتماع رانده شود، بانگ صدایش رساتر می شود و ایمان به ایفای وظیفه شاعریش محکمتر؛ وینی اجرای رسالت شاعری را از گوشه عزلت ولی راحت و بی خطر عاقلانه تر می پندارد؛ هوگو، در برابر ناگواریها قدامت می کند، وینی نسبت به آلام و رنجهای دیگران احساس «رقّت!» و «دلسوزی!» می نماید؛ عشق هوگو به خاطر منافع فردی و شخصی نیست، بلکه به حقیقت توجه دارد و تنها حقیقت است که مورد علاقه او می باشد<sup>۲۷</sup>. هر دو شاعر به صحت رسالت خویش ایمان دارند ولی از طریق اجرای آن استنباط واحدی ندارند، هوگو رسالت «فعال» را اختیار می کند و وینی رسالت «منفعل» را. بدین معنی که وینی رسالت شاعری را در سرودن شعر می پندارد. راه نجات و رستگاری واقعی بشریت

۲۶- هوگو در نامه ای به همسرش می نویسد: «نبوغ و شعر بافضیلت یکسان است».

V. Hugo. Oeuvres Choiesies. éd. Moreau et Boudout. چاپ ۱۹۵۰، جلد اول،

را در آن جستجو می‌کند و نه در ترقی مادی و صنعتی. ولی از اینکه شاعر در همه جا با سکوت روبرو می‌شود و اجتماع آنطور که باید و شاید به عقاید او توجه نمی‌کند، رنج می‌برد و سکوت شاعر را در مقابل سکوت اجتماع و خداوند، بهترین راه حل می‌داند:

« اکنون که خداوند ما را همانند جهان بی‌ثمر رها کرده

.....

آدم درستکار جز با سکوت کدورت باری

به سکوت دائمی خداوندی پاسخ نخواهد داد»<sup>۲۸</sup>.

بنابراین، وینی در اوان زندگی شاعریش، به رسالت شاعر و وظیفه عمیق و مشکل اجتماعی او ایمان دارد؛ ولی به تدریج، نسبت به چگونگی اجرای آن مشکوک می‌شود و داروی بی‌خطری برمی‌گزیند، یعنی به گوشه عزلت پناه می‌برد. بدون شك، شاعر که خود و هم‌قطاران را در ابتدا به «شیر» تشبیه می‌کرد و صحنه اجتماع را با صحرای بی‌آب و علف مقایسه می‌نمود، با بدست آوردن واحه نسبتاً راحتی، یعنی گوشه عزلت، در نبردی که آغاز کرده بود فاتح می‌شود، باید قبول کرد که غیر از او، هر پهلوان دیگری نیز که از مبارزه پرهیزد، همیشه فاتح خواهد بود!

ولی اگر وینی رسالت شاعری را در اظهار هم‌دردی تصور می‌کند و سرودن شعر و انتشار آنرا کافی می‌شمارد، در مقابل برای شاعر مقامی والا و فوق‌انسانی قائل است و او را بر روی المپ خدایان می‌نشانند تا اعمال انسانها را با دقت تمام تحت نظر گیرد و راهی را که مطلوب اوست بآنها نشان دهد. ارزش شعر وینی در آنست که او در هر قطعه شعر، مفاهیم

عالی فلسفی را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً در قطعه «کلبه چوپان» که قبلاً به آن اشاره رفت، به مفهوم طبیعت توجه دارد، درباره ارزش شعر می‌اندیشد و نقش وجود زن را به عنوان منبع الهامی برای شاعر اساسی می‌شمارد. او از محیط شهرها و گرفتاریهای آن بیزارست؛ زیرا زندگی در شهر قریحه و ذوق شاعر را می‌کشد. در حالیکه آغوش طبیعت، با آن عظمت و بی‌انتهائی، راهنما و وسیله الهام شاعر بشمار می‌رود. او شعر را باعث رستگاری بشریت می‌داند و ترقی مادی را همانند روسو، وسیله انحطاط و گمراهی می‌شمارد. انسان را مظلوم و نظم اجتماعی را ظالم بحساب می‌آورد<sup>۲۹</sup>. به نظر وینی، گویانکه طبیعت نسبت به انسانها و آمال آنان بی تفاوت است ولی مناظر بسیار دلپذیری به شاعر ارائه می‌دهد، بطوریکه شاعر تحت تاثیر آن مناظر قرار می‌گیرد:

« طبیعت با سکوت اندوه بار خود در انتظار توست

چمنزار، ابرشبانگهان را در برابر تو بر می‌انگیزد

وناله و داع خورشید بازمین

زنبق‌های زیبارا همانند مجمرهائی به رقص می‌آورد»<sup>۳۰</sup>.

با وجودیکه به گمان او، شاعر در آغوش طبیعت با خیال راحت می‌تواند به مسائل و معضلات مهم بشریت بیندیشد و راه‌حلهائی برای آنها ارائه کند، معذک، او خود از طبیعت قهار، سرد، بی احساس و بی تفاوت رنج می‌برد و

۲۹- «فی الواقع انسان به ندرت گناهکار است و نظم اجتماعی همیشه مقصر می‌باشد.»

A. de Vigny. Stello. چاپ ۱۹۳۳، صفحه ۷۵.

۳۰- Vigny: Poésies Complètes. La Maison du Berger، چاپ ۱۹۳۷،

از آن در هراس است :

« مرا هرگز با طبیعت تنها رهامکن

زیرا آنرا چنان می‌شناسم که نمی‌توانم از آن نه‌راسم»<sup>۳۱</sup>.

پس از هوگو و وینی، لامارتین که یکی دیگر از بزرگترین شعرای رمانتیک فرانسه است، بهمان نسبت که به دوره کمال و رشد شاعری نزدیک می‌شود، به کهنگی افکار فردی پی می‌برد. کم‌کم خویشتن را در پشت حجاب و حائل مخفی می‌کند و به عبارت دیگر از مسائل شخصی و فردی به نفع افکار کلی‌تر و همگانی‌تری چشم می‌پوشد. او که در ابتدای حرفه شاعریش جز خود نمی‌دید و منحصر به احساسات قلبی و فردی خویشتن سخن می‌گفت، بیان رنج‌ها و مرارتهای مردم معاصر خود را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد، و در نامه‌ای منظوم به فلیکس گیلمارده چنین می‌گوید :

« جوانیم به خوشگذرانی و خطا سپری شد

از بدبختی خویش، کتاسفانه، با صدای بلند شکوه کردم

ولی روح من از فریاد خود در هم شکست

.....

سالها سپری شد و قلب من که دیگر به بدبختی‌هایش بی‌توجه بود

به مرارتهای برادرانم توجه خاطر یافت»<sup>۳۲</sup>.

در ادبیات جهان کمتر شاعری است که از آغاز به رسالت و وظیفه واقعی خود پی برده باشد. لامارتین نیز، که جوانی را به بیان علائق قلبی و

۳۱- Vigny : Les Destinées. Editions du Cluny، چاپ ۱۹۲۷، صفحه ۱۴۶

۳۲- Lamartine. Poésies. A Félix Guillemandet، چاپ ۱۹۶۱، صفحه ۲۱۸

احساسات باطنی خود سپری کرد، در دوره کمال، سعی می کند که گذشته را جبران نماید. این عمل او از هر جهت قابل توجیه است و کوشش او در تلافی اشتباهات گذشته در خور احترام فراوان. او از آن شعرائی نیست که عمری را در جهل مرکب سپری می کنند و هر روز بیش از روز پیش، برای توجیه راه خطائی که در پیش گرفته اند بیهوده سعی و کوشش می نمایند. لامارتین کم کم، سخن گوی دیگران می شود و ذوق و قریحه و استعداد شاعری خود را بخدمت همگان می گمارد.

« هم وطنان من تمام متفکرین هستند

و میهن من چیزی جز حقیقت نمی باشد»<sup>۳۳</sup>.

او نقاشی چیره دست است که به مناظر محدود توجهی ندارد، بلکه از هستی الهام می گیرد. دیگر زمانی که همه چیز را وابسته به وجود يك فرد می پنداشت سپری شده است و از اینکه در گذشته گفته بود:

« چون موجودی عزیز دیگر زنده نیستی، پس زنده ای وجود ندارد»<sup>۳۴</sup>.

احساس سرافکنندگی میکند.

بدین ترتیب، شعرای بزرگ دوره رمانتیک فرانسه، که در ابتدا بر علیه مضامین تصنعی و باصطلاح عالمانه گذشته<sup>۳۵</sup> قد علم کرده بودند و نیازهای شخصی را بر مسائل اجتماعی مقدم می داشتند، دیری نمی پاید که بر رسالت مهمی که در رهبری اجتماع، به سوی ترقی و تعالی بر عهده دارند پی می برند و هنر شاعری را در بیان مضامین کلی و مورد توجه همگان می یابند.

۳۳- Lamartine. Poésies. "La Marseillaise de la paix." ، صفحه ۱۹۲

۳۴- Lamartine. Poésies. "L' Isolement"

۳۵- منظور دوره کلاسیسم است.

رسالت شاعر، کلمه‌ای است وسیع، عمیق و متفییّر. هر يك از شعرا به طریقی آنرا مورد توجه قرار داده‌اند. کمتر شاعری است که رسالت خود را منحصرآ در سرودن شعر بداند و مسلماً هدف و وظیفه‌ای نیز برای خود در نظر می‌گیرد. برای نیل به آن، زبان شعرا که رساترین، گویاترین، کاملترین و مؤثرترین زبانهاست اختیار می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی